

باب اغتفار

امیرمهدی گیوه‌چی *

چکیده

زبان عربی برای کلمات احکام و قواعدی دارد که معمولاً در شرایط خاصی جاری می‌شوند. این قواعد گاهی اوقات و بنا به دلایلی در شرایطی ناقص جاری می‌شوند. «خلاف قاعده بودن»، «شاذ بودن»، «قبیح بودن» یا «اجرا نشدن قاعده به دلایل دیگر» و ... تعابیری است که در این حال بر قواعد و احکام اطلاق می‌شود. از جمله این تعابیر، تعبیر «یغتفر فی الثوانی ما لا یغتفر فی الاوائل» یا مشابه آن است که برخی از آن تحت عنوان باب اغتفار یاد کرده‌اند. به دلیل پراکندگی زیادی که مطالب این باب دارد، در کتب نحوی دارای باب مجزایی نیست و یا نهایتاً تحت عنوانی شبیه به عنوان مذکور، مصادیقی برای آن ذکر شده‌است. این قاعده معمولاً در جایی کاربرد دارد که حکمی علاوه بر این که در بستر دارای شرایطش اجرا می‌شود، در بستر دیگری که فاقد شرایط است نیز اجرا شود. در این هنگام است که اصطلاحاً می‌گویند در موضع دوم، قاعده اغتفار جاری شدن است. ممکن است این سوال به ذهن بیاید که قاعده مذکور همان بحث استثنای قواعد است که در بسیاری از موارد وجود دارد اما با دقتی بیشتر می‌توان دریافت که این قاعده همان استثنا نیست. بررسی موارد این قاعده در نهایت به ما کمک می‌کند تا علت اجرا شدن یا عدم اجرای برخی از احکام در بسترهایی با شرایط متفاوت را بیابیم.

واژگان کلیدی:

اغتفار، استثنا، یغتفر، شاذ، خلاف قاعده، قوانین کلی

* طلبه پایه چهارم مدرسه شهیدین (ره)

مقدمه

بعد از اینکه قاعده کلی بیان می‌شود توقع می‌رود که آن قاعده به خاطر کلیتی که دارد در هر موردی اجرا شود اما گاهی اوقات به علت وجود عواملی دیگر زمینه برای اجرای آن قاعده ضعیف می‌شود و یا از بین می‌رود در نتیجه کلیت قاعده دارای اشکال می‌شود؛ از جمله مواردی که زمینه را برای اجرای قواعد کلی تضعیف می‌کند، توابع است. زیرا که اگرچه توابع با توجه به اسمشان باید از متبوع خود در موارد خاصی تبعیت کنند و مشابه متبوع خود شوند اما همین تابع بودنشان موجب شده است که به علت فاصله افتادن بین آن‌ها و عامل، زمینه برای اجرای برخی از احکام از بین برود و در این شرایط است که برای رفع اشکال از قاعده کلی و عدم نقض کلیت قاعده‌های نحوی، از تعبیری مانند «یغتفر فی الثوانی ما لا یغتفر فی الاوائل» یا مشابه آن استفاده می‌شود که ضمن حفظ کلیت قاعده‌های نحوی، توجیهی برای عدم کلیت آن‌ها در موارد نقض وجود داشته باشد.

یکی از عبارتهای معروف در باب اغتفار عبارت «یحتمل فی التوابع ما لایحتمل فی المتبوع» است که مانند عبارت سابق می‌باشد.^۲ شاید در میان عبارتهای موجود در باب اغتفار این عبارت و مشابه‌های آن معروف‌تر باشد به طوری که برخی دو کلمه «الثوانی» و «الاولائل» را بنابر اجرای قاعده در توابع تفسیر کرده‌اند و «الثوانی» را به معنی تابع و «الاولائل» را به معنی متبوع گرفته‌اند.^۳ همچنین کثرت استفاده این قاعده در بحث توابع موجب این شده است که الاولائل و الثوانی را به این صورت تفسیر کنند؛ اما قاعده اغتفار منحصر در توابع نیست و به طور کلی در جایی به کار می‌رود

۲. سیوطی، الاشباه و النظائر، ج ۱، ص ۳۴۱: و مثله قولهم: یحتمل فی التابع ما لایحتمل فی المتبوع.

۳. هاشم حسینی طهرانی، علوم العربیه، ج ۲، ص ۶۶۱: جوز فی الثوانی ما لا یجوز فی الاوائل، و مرادهم ان القواعد النحویة قد تتخلف فی التوابع قیاسا و النحو الوافی: قد یجوز فی التابع ما لا یجوز فی المتبوع، و هذا معنی قول النحاة: قد یغتفر فی الثوانی ما لا یغتفر فی الاوائل.



که یک حکم علاوه بر این که در بستر دارای شرایطش جاری شده باشد در بستر دیگری که شرایط را ندارد نیز اجرا شود. مانند: توسع در جار و مجرور و عدم توسع در غیر آن‌ها و...

باید توجه داشت که قاعده اغتفار منحصر به علم نحو نمی‌شود و در علم صرف و یا قواعد شعری و... نیز کاربرد دارد و به این دلیل دارای عمومیت گسترده‌ای است.

پیشینه قاعده اغتفار

در نگاه اول به کتب متقدمین اثری از اصطلاح «اغتفار» به چشم نمی‌خورد و تعبیر مانند آن نیز پیدا نمی‌شود. اصطلاح اغتفار به معنی مذکور از جمله اصطلاحاتی است که متاخرین برای این باب جعل کردند و شاید به علت پراکندگی مواضع این قاعده، بابتی مجزا به آن اختصاص داده نشده است و فقط در ذیل بحث‌های مرتبط به آن، تعبیر «یغتفر فی الثوانی ما لایغتفر فی الاوئل» به کار برده شده است و یا این که برخی تحت عنوان مذکور فقط موارد آن را ذکر کردند.^۴ اما نیافتن این تعبیر به طوری که در کتب متقدمین به آن تصریح شده باشد، دلیل بر عدم وجود این قاعده نیست بلکه اصطلاح مذکور در کتب قدما به گونه‌ای دیگر به کار رفته است. مانند: «یجوز فی الشعر ما لایجوز فی الکلام» و یا نظائر آن. همچنین وجود مثال‌هایی که قدما برای این قاعده ذکر کرده‌اند دلیل بر وجود این قاعده است. زیرا که اگرچه آن‌ها کمتر به این قاعده تصریح کرده‌اند اما متاخرین بر اساس وجود مثال‌های قدما به این باب پرداخته‌اند. حتی عدم ذکر باب اغتفار به عنوان بابتی مجزا را می‌توان به علت واضح بودن و مفروض گرفتن این قاعده در مواضع متعدد دانست. مانند بسیاری از قواعد و اصولی که بسیار مهم و پرکاربرد است اما بابتی مجزا به خود اختصاص نداده است.

۴. سیوطی، الاشباه والنظائر، ج ۱، ص ۳۴۱ - ۳۵۰



اغتفار یا همان استثنا؟

شاید چنین به نظر برسد که قاعده اغتفار همان استثنا است و همچنین استثنا همان قاعده اغتفار است و تنها اختلاف تعبیر وجود دارد؛ در صورتی که باید گفت اغتفار خود استثنا نیست بلکه یکی از انواع استثنا است و اخص از آن است زیرا که استثنا در هر مورد ممکن است وجود داشته باشد و نیازمند مقایسه بین دو مورد مشابه با شرایط متفاوت نیست در حالی که اغتفار در هر جایی صورت نمی‌گیرد و تنها در موارد خاصی جاری می‌شود، همچنین استثنا معمولاً در هر موردی که وجود داشته باشد متعدد نیست در حالی که باب اغتفار تعدد بیشتری دارد؛ حتی شاید به تعبیری بتوان گفت که به وجود آمدن قاعده اغتفار برای این بوده است که کلیت قواعد به وسیله استثنا نقض نشود و چنین وانمود شود که مثال‌های نقضی که برای قواعد کلی وجود دارد، در واقع مثال نقض نیستند بلکه بر اساس قاعده دیگری بوجود آمده‌اند و در تراجم قاعده نحوی و اغتفار، قاعده اغتفار جاری شده است و به این ترتیب مقدار استثنای موجود در زبان عربی را کاهش یافته است.

اصطلاح اغتفار

لزوماً هر جا که تعبیر اغتفار و یا مشابه آن به کار می‌رود دلیل بر وجود این قاعده نیست. زیرا که هنگامی که اغتفار یا مشتقات آن به کار می‌رود به معنی چشم‌پوشی و صرف نظر کردن است و این در حالی است که موارد زیادی وجود دارد که در آن‌ها به علل مختلف از اجرای قواعد صرف نظر می‌شود ولی مشمول قاعده اغتفار نیستند اما قاعده اغتفار بالمعنی الاخص، اگرچه معنی «جواز و صرفه نظر کردن» را در بردارد اما معمولاً در جایی است که در اجرای حکم دو بستر دارای شرایط و فاقد آن وجود داشته باشد و علیرغم اجرای حکم در بستر دارای شرایط، در بستر فاقد شرایط نیز اجرا شده و از فقدان شرایط لازم چشم‌پوشی شده باشد. در نتیجه باید گفت که



ملاک برای تشخیص قاعده اغتفار از غیر آن، شناخت تعریف یا موارد آن است و صرف مشاهده کلمه اغتفار و مشتقات آن دلیل قطعی برای وجود قاعده اغتفار نیست؛ همچنین عدم وجود تعبیر اغتفار یا مشتقات آن دلیل بر عدم وجود این قاعده نیست زیرا که تعبیر دیگری نیز به جای این تعبیر به کار می‌رود. مانند «يجوز فی الثوانی...» و یا «يحتمل الثوانی...» و یا از کلماتی مانند «اتساع» و مشتقات آن استفاده می‌شود. مانند بحث «توسع در ظروف» که از موارد باب اغتفار است و بسیار کاربرد دارد.

تعریف

هرگاه قاعده‌ای در مواردی اجرا شود اما در برخی موارد که شرایط ظاهری آن با موارد قبلی یکسان است، اجرا نشود، در این صورت اصطلاحاً گفته می‌شود که موارد ثانوی مشمول قاعده اغتفار شده است زیرا که آن سخت‌گیری که نسبت به موارد اول در اجرای حکم صورت گرفته بود، در موارد ثانوی انجام نگرفته است هرچند که شرایط ظاهری تغییری نکرده است؛ منظور از شرایط ظاهری، شرایط مورد نیاز برای اجرای قاعده است مانند این که برخی از قواعدی که در نثر اجرا می‌شود در نظم اجرا نمی‌شود در حالی که از نظر شرایط ظاهری، نظم و نثر شرایط یکسانی دارند اما بدیهی است که این عدم اجرای قاعده به خاطر دلیل خاصی صورت گرفته است. مثلاً تغییر اسلوب نثر به نظم موجب شده است که برای ایجاد تناسب‌های مختلف در قافیه‌ها، وزن، معنا و... از برخی از قوانین چشم‌پوشی شود در نتیجه استثنای‌های زیادی برای قواعد به وجود آمده است که همه آن‌ها را تحت عنوان کلی «اغتفار» جای داده‌اند. در نتیجه به طور کلی قاعده اغتفار در مورد چشم‌پوشی یک سری از قوانین است در مقایسه با موارد مشابه آن.



مواضع باب اغتفار

گسترده‌گی و پراکندگی باب اغتفار به گونه‌ای است که در بسیاری از مواضع ادبیات عرب دیده می‌شود. زیرا که در هر مورد که از قواعد صرف نظر شده باشد و این صرف نظر کردن در مقایسه با موارد دیگر انجام گرفته باشد، مشمول قاعده اغتفار شده است که موارد مهم آن به شرح زیر است:

اغتفار در شعر نسبت به نثر

از جمله مواردی که قاعده اغتفار بسیار کاربرد دارد و به آن استناد می‌شود، شعر است به طوری که خیلی از قواعد مهم و کلی به علت ضرورت شعری و یا عوامل دیگر نقض می‌شود و مشمول این قاعده می‌شود که "يجوز في الشعر ما لا يجوز في الكلام" و سیبویه در *الکتاب* به آن تصریح می‌کند و برای آن مثال می‌آورد مانند منصرف شدن کلمات غیر منصرف مثل کلمه قواطن در شعر: «قَواطِنًا مَكَّةَ مِنْ وُرُقِ الحَمِي»^۵ و یا کلمه «نجلاء» در بیت زیر که در حالت مجروری، به خاطر غیر منصرف بودن باید منصوب خوانده شود اما به خاطر ضرورت شعری مجرور خوانده می‌شود:

رَبِّمَا ضَرْبَةَ سَيْفٍ صَقِيلٍ بَيْنَ بَصْرَى وَ طَعْنَةَ نَجْلَاءِ

تغییرات زیاد دیگری وجود دارد که در نثر جایز نیستند مانند برخی جابجایی‌ها در اجزای جمله، تغییر حرکات و یا حروف و... که کلام را از فصاحت خارج می‌کند اما این تغییرات در نظم جایز است و شعر به خاطر داشتن ساختاری متفاوت نسبت نثر بسیاری از قواعد در آن مغتفر است.

۵. سیبویه، *الکتاب*، ج ۱، ص ۲۶

اغتفار در قوافی و فواصل

«وقف» با توجه به مواضع اش احکام متفاوتی برای حرکات و حروف به دنبال دارد از جمله اثبات واو و یاء در هنگام وقف در کلماتی مانند زید یغزو و یرمی که از قواعد بدیهی وقف است اما در دو موضع دیده شده است که اگرچه در هنگام وقف واو و یاء آخر کلمه ثابت می‌ماند اما در این دو مورد حذف شده است و این دو موضع عبارت است از «فواصل کلام» مثل ابتدای آیات و نیز در «قوافی» مانند «یدعو» در ابتدای آیه:

«و يَدْعُ الْإِنْسَانَ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَ كَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا»^۶

و یا در قافیه ابیات نیز چنین می‌شود که در این صورت حذف، فصیح است این در حالی است که اگر در وسط کلام چنین شود حذف، فصیح نیست. دلیل این تفاوت عبارت است از:

«لأنَّه يَغْتَفَرُ فِي الْفَوَاصِلِ وَالْقَوَافِي مَا لَا يَغْتَفَرُ فِي غَيْرِهَا لِعَرَضِ التَّنَاسُبِ.»^۷

اغتفار در ظروف

جار و مجرور و ظرف به علت جابجایی زیادی که در کلام دارند، دارای شرایط خاصی هستند که دیگر کلمات و ترکیب‌ها فاقد آن می‌باشند و برخی از قواعد که در مورد بقیه کلمات اجرا می‌شود در مورد این دو اجرا نمی‌شود^۸ و یا این‌که برخی از قواعدی که بقیه کلمات و ترکیب‌ها قابلیت پذیرش آن را ندارند در شبه جمله اجرا می‌شود بنابراین هر یک از دو حالت مذکور می‌تواند از موارد باب اغتفار باشد مانند تقدیم و تاخیرهایی که شبه جمله می‌تواند داشته‌باشد اما غیر آن نمی‌تواند داشته‌باشد

۶. اسراء: ۱۱

۷. نظام الاعرج، شرح النظام علی الشافیه، ص ۳۹۵

۸. ناظر الجیش، شرح التسهیل المسمی تمهید القواعد بشرح تسهیل الفوائد، ج ۲ ص ۷۹۲

مثلا خبر «حروف مشبهة بالفعل» بر اسم آن‌ها مقدم نمی‌شود مگر این‌که خبر، ظرف باشد بنابراین جمله «انّ عالم زيدا» اشتباه است اما «انّ في الدار زيدا» درست است.^۹ همچنین احکام دیگری وجود دارد که مختص به «شبه جمله» است و غیر آن احکام مذکور را ندارند مانند این‌که معمول مصدر، هیچگاه بر مصدر مقدم نمی‌شود مگر این‌که ظرف باشد مانند آیه:

«فلما بلغ معه السعي قال يا بني اني اري في المنام اني اذبحك»^{۱۰}
که در این جا عبارت «معه» بر «سعی» مقدم شده است و یا آیه:
«ولا تاخذكم بهما رافة في دين الله»^{۱۱}
و یا آیه:
«لا يبيغون عنها حولا»^{۱۲}

که در آن‌ها شبه جمله که معمول مصدر بوده است بر آن مقدم شده است.^{۱۳} این در حالی است که اگر معمول دیگری مثلا «مفعول به مصدر» وجود داشت، نمی‌توانست بر مصدر مقدم شود چون که عمل مصدر ضعیف است و در ماقبل خود عمل نمی‌کند. باید توجه داشته که به علت کثرت قاعده اغتفار در ظروف، معمولا اشاره‌ای به آن نمی‌شود و در صورت اشاره به آن نیز از الفاظی مانند اتساع یا توسع در ظرف و جار و مجرور استفاده می‌شود که دلالت بر اغتفار در این شبه جمله دارد.

تأسیس: ۶۳ (۴۱) ۱۳ هـ. ش

۹. سیوطی، البهجة المرضية، ص ۱۱۹

۱۰. صافات: ۱۰۲

۱۱. نور: ۲

۱۲. كهف: ۱۰۸

۱۳. هاشم حسینی طهرانی، علوم العربیة، ج ۲، ص ۲۹۲



اغتفار در توابع

همان طور که از نام توابع، مشخص است، توابع بر اساس نوعشان در مواردی از متبوع خود تبعیت می‌کنند و بدیهی است که از نظر تقدیم و تاخیر، تابع، مقدم بر متبوع خود است، همین امر موجب شده است که متبوع به علت نزدیکی به عامل احکامی را بپذیرد که تابع به خاطر فاصله نسبت به آن عامل، می‌تواند احکام آن را نپذیرد و در واقع سخت‌گیری که در اجرای قواعد نسبت به متبوع می‌شود، نسبت به تابع صورت نمی‌گیرد. شاید در میان توابع بیشترین تابعی که مشمول قاعده اغتفار شده است، «عطف نسق» باشد چون که نسبت به توابع دیگر از کاربرد بیشتری برخوردار است. معروف‌ترین موارد اجرای قاعده اغتفار در توابع به شرح زیر است:

معرفه شدن معطوف به مدخول «رُبُّ»

برخی از نحوین «رُبُّ» را به عنوان حرف جر ذکر کرده‌اند^{۱۴} که از شرایط استعمالش، نکره بودن مدخول آن است.^{۱۵} یعنی «رُبُّ» تنها بر اسامی داخل می‌شود که نکره باشند. اسم «رُبُّ» همواره نکره است اما گاهی کلمه دیگری به مدخول «رُبُّ» عطف می‌شود، طبق قاعده عطف لفظی، زمانی عطف بر لفظ صحیح است که بتوان معطوف را در جای معطوف علیه قرار داد. به عبارتی اگر عاملی که در معطوف علیه عمل کرده باشد، شرایط عمل در معطوف را داشته باشد، در این صورت عطف صحیح است؛ با این دو مقدمه اگر اسمی بخواهد بر مدخول رُب عطف شود، بنا بر قاعده عطف، باید رُب بتواند بر خود آن اسم داخل شود و در نتیجه باید نکره باشد این در حالی است که می‌بینیم مثال‌هایی وجود دارد که معطوف بر مدخول رُب معرفه است

۱۴. ابن انباری، *الانصاف فی مسائل الخلاف*، ج ۲، ص ۶۸۶: بر سر اسم یا حرف بودن رُب اختلاف است.

۱۵. سیبویه، *الکتاب*، ج ۱، ص ۴۲۷



مانند: «رب رجل و اخیه» و یا «رب شاة و سلختها»^{۱۶} طبق مقدمات باید معطوف به مدخول «رب» نیز نکره باشد تا «رب» بنابر عطف بتواند بر آن داخل شود اما معرفه است و شرط دخول «رب» بر آن را ندارد، در این جا گفته اند که اگرچه باید مدخول «رب» نکره باشد اما چون در این جا عطف صورت گرفته است لازم نیست که معطوف نیز نکره باشد زیرا که «یغتفر فی الثوانی ما لایغتفر فی الاوائل».

شاید این اشکال از نظر معنایی وارد نباشد چون که ضمیر در کلمه اخیه در مثال «رب رجل و اخیه» به نکره برمی گردد و بنابراین اخیه دلالت بر یک امر معین نمی کند و نکره است.^{۱۷} اما از نظر ظاهر اشکال وارد است زیرا که اگر گفته شود که «اخ» به معرفه اضافه شده است یا نکره، طبق قواعد واضح است که به معرفه اضافه شده است و بنابراین خود آن نیز معرفه می شود بنابراین در صورتی که معطوف بر مدخول «رب» را از معارف بدانیم نیز مشکلی وجود ندارد زیرا که طبق باب اغتفار جایز است.

معرفه بودن معطوف به مدخول «کم» خبری

«کم» نیز شرایطی مانند شرایط «رب» دارد چون که در همان معمولی عمل می کند که «رب» در آن عمل می کرد.^{۱۸} بنابراین در مثال هایی از قبیل: «کم رجلا و نساؤهم جائوک» نیز معرفه بودن معطوف بر مدخول «کم»، طبق قاعده اغتفار توجیه می شود و توضیح آن مانند معطوف بر مدخول «رب» می باشد.

معرفه بودن مضاف الیه «کل» و «ای»

مشابه «رب»، مدخول «ای» و «کل» نمی تواند معرفه باشد.^{۱۹} با این تفاوت که

۱۶. ابن هشام، معنی اللیب، ج ۲، ص ۶۹۲

۱۷. سیبویه، کتاب، ج ۲، ص ۵۴ و ۵۵

۱۸. همان، ص ۱۶۱

۱۹. رضی الدین استر آبادی، شرح رضی بر کافیة، ج ۱، ص ۴۱۳



مدخول «أى» و «كل» مضاف‌الیه آن‌ها هستند؛ اما باز هم هنگامی که به مضاف‌الیه «كل» و یا «أى» عطف شده است، معطوف به صورت معرفه آمده است مانند «كل شاة و سلختها بدرهم»^{۲۰} و مثال‌هایی از این قبیل. در این‌جا نیز مانند «رب» این مسئله مطرح شده است که اگر چه معطوف بر مضاف‌الیه این دو کلمه، از نظر ظاهری معرفه است اما در واقع نکره است زیرا که کلمه‌ای که در جایگاه یک کلمه نکره قرار بگیرد معرفه نمی‌شود^{۲۱} اما باز هم از نظر ظاهری اشکال مذکور مطرح است که به وسیله باب اغتفار توجیه می‌شود.

مضارع بودن «فعل شرط» و ماضی بودن «فعل جواب شرط»

اگر «فعل شرط» مضارع باشد در این صورت «فعل جواب شرط» حتما باید مضارع باشد مگر در شعر^{۲۲} بنابراین اگر فعلی نیز به «فعل جواب شرط» عطف شود، آن نیز باید مضارع باشد در صورتی که مواردی وجود دارد که به علت باب اغتفار چنین نشده است و فعل معطوف به «فعل شرط» ماضی آمده است مانند:

«إِنْ نَشَأْ نُزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ»^{۲۳}

عطف اسم ظاهر به ضمیر

در آیه «أَسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ»^{۲۴}، «زوج» به «أنت» که تاکید ضمیر مستتر است عطف شده است این در حالی است که فعل امر نمی‌تواند اسم ظاهر را رفع دهد

۲۰. ابن‌حاجب، الايضاح فی شرح المفصل، ج ۱، ص ۴۳۱

۲۱. علیخان بن احمد مدنی، الحقائق الندیة، ص ۳۵۲

۲۲. ابن‌هشام، مغنی اللیب، ج ۲، ص ۶۹۳

۲۳. شعراء: ۴

۲۴. بقره: ۳۵

ولی به علت قاعده اغتفار، اسم ظاهر توانسته است به عنوان فاعل معمول فعل امر قرار گیرد و فعل آن را رفع دهد در حالی که اسم ظاهر نمی‌توانست بلافاصله بعد از فعل بیاید.

عطف به مدخول «لولا» در صورتی که ضمیر باشد

در صورتی که مدخول «لولا» ضمیر باشد، بنا به نظر نحوین ضمیری مجرور است بنابراین اگر چیزی نیز به آن عطف شود مجرور می‌شود اما اگر اسم ظاهری به آن عطف شد، باید اسم ظاهر را به صورت مرفوع بیاوریم مانند: لولای و زید لکان کذا و کذا این در حالی است که محل اعرابی اسم ظاهر در این جا «جر» می‌باشد.^{۲۵}

عطف بر منادا

کلماتی که دارای «ال» باشند نمی‌توانند به صورت مستقیم منادا قرار گیرند اما ذواللام در صورتی که تابع یک منادا شود، می‌تواند به طور غیر مستقیم منادا باشد؛ به این صورت که یا ذواللام عطف به یک منادای دیگر می‌شود مانند: «یا زید» و «الرجل»^{۲۶} که حکمش مانند موارد قبل است و یا این که عطف بیان از منادا واقع شود مانند: «یا هذا الرجل» و یا این که کلمه «أی» میان أدوات ندا و ذواللام فاصله بیندازد مانند: «یا ایها النبی» که در این صورت نیز ذواللام یکی از توابع است.

عطف بیان و بدل

یکی از عبارت‌های معروف در بدل و عطف بیان این است که هر جا که بدل کل از کل جایز بود عطف بیان نیز جایز است اما چنین نیست که هر جا که عطف بیان

۲۵. سیوطی، الاشباه و النظائر، ج ۱، ص ۳۴۳

۲۶. همان



جایز بود بدل نیز جایز باشد زیرا که بدل در حکم تکرار عامل است و ممکن است در برخی از موارد تکرار عامل ممکن نباشد. بیت زیر شاهد این قاعده است:

أنا ابن التارک البکری بشر
علیه الطیر ترقبه و قوعا

و در این بیت «بشر» عطف بیان از «البکری» است و بدل نمی‌باشد زیرا که شرط بدل این است که مبدل منه بتواند به جای آن بنشیند اما اگر در این جا بخواهیم «بشر» را بدل بگیریم باید «التارک» بتواند به آن اضافه شود اما چون «التارک» ذواللام است و اضافه لفظی وجود دارد بنابراین «بشر» نیز باید ال داشته باشد در صورتی که چنین نیست بنابراین وجه، بدلیت اشتباه است اما اگر بخواهیم قاعده اغتفار را جاری کنیم وجه بدلیت نیز مشکلی نخواهد داشت زیرا که «التارک» مستقیماً به بشر اضافه نشده است تا شرط ذواللام بودن «بشر» مطرح باشد بنابراین بدلیت هم اشکالی ندارد.^{۲۷} اما در جواب گفته می‌شود که بدل در حکم تکرار عامل است و مانند بقیه توابع نیست بنابراین در هر جا که بدل می‌آید، عامل نیز باید بتواند تکرار شود.^{۲۸} در نتیجه این مثال از موارد باب اغتفار نیست.

اغتفار در توابع موارد دیگری نیز دارد که مشابه موارد بالا است مانند: «عطف به مستغاث» و «تغییر حرکت لام مستغاث»، «عطف أن ناصبه به حتی»، «عطف بر کلمه غدوة»، و مثال‌هایی مانند: «مررت برجل قائم ابواه لا قاعدین»^{۲۹} و اغتفار در قسم و...

تأسیس: ۶۳ (۴۱) ۱۳ هـ. ش

۲۷. سیوطی، الاشباه و النظائر، ج ۱، ص ۳۴۲

۲۸. ابن حاجب، الايضاح فی شرح المفصل، ج ۱، ص ۴۳۱

۲۹. سیوطی، الاشباه و النظائر، ج ۱، ص ۳۴۲



جمع بندی

باب اغتفار از جمله قواعدی است در عین ساده بودن، کاربرد زیادی دارد و بسیاری از قواعد را تحت تاثیر خود قرار داده است. موضع این قاعده جایی است که قاعده‌ای کلی بر روی بسیاری از کلمات اجرا می‌شود اما به خاطر به وجود آمدن شرایطی خاص، در برخی موارد قاعده کلی اجرا نمی‌شود و استثنا می‌خورد اما این استثنا خوردن به گونه‌ای است که قابل توجیه و چشم پوشی است؛ بنابراین در هر جایی که قاعده‌ای کلی به خاطر شرایطی خاص اجرا نشد، می‌توان آن موضع را از موارد باب اغتفار دانست و به این ترتیب عدم اجرای قاعده کلی را موجه کرد. بیشترین مواردی که این قاعده در آن‌ها وجود دارد: توابع، شبه جمله، شعر می‌باشد. علت کثرت وجود این قاعده در توابع به علت این است که توابع نسبت به متبوع خود از عامل فاصله گرفته‌اند و در برخی موارد از پذیرفتن شرایط معمول باز می‌مانند. ظروف و جار و مجرور به علت کثرت دوران و جابجایی زیاد در کلام، از مواضع باب اغتفار است؛ معمولاً احکامی که در مورد بقیه کلمات ممتنع است در مورد شبه جمله جایز است. شعر نیز به علت داشتن ساختاری متفاوت نسبت به نثر و محدودیت‌های لفظی و مکانی و عدم محدودیت‌های معنایی، توانسته است قواعد بسیاری را نپذیرد که نقض آن‌ها در نثر موجب از بین رفتن فصاحت و بلاغت کلام می‌شود. به طور کلی به علت گستردگی موارد این باب، شمارش تک تک موارد آن بسیار طولانی است اما راه حل تشخیص آن شناختن موارد مذکور و توجه به ضابطه اصلی این باب است که در صورت تصریح به آن غالباً با عبارت‌هایی چون: اغتفار، اتساع، جواز، احتمال و... همراه می‌باشد که توجیه‌گر عدم اجرای قاعده در این موارد است.

فهرست منابع

١. قرآن کریم
٢. ابن انباری، عبد الرحمن بن محمد، *الانصاف فی مسائل الخلاف*، المكتبة العصرية، بيروت، اول.
٣. ابن حاجب، عثمان بن عمر، *الايضاح فی شرح المفصل*، دار سعدالدين، دمشق، اول.
٤. ابن هشام، عبد الله بن يوسف، *مغنی اللبيب*، کتابخانه حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی (ره)، قم، چهارم.
٥. سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، *البهجة المرضیة*، اسماعیلین، قم، نوزدهم.
٦. حسن، عباس، *النحو الوافی مع ربطه بالأسالیب الرفیعة و الحیاة اللغویة المتجددة*، ناصر خسرو، تهران، دوم، ١٣٦٧هـ.ش.
٧. حسینی طهرانی، هاشم، *علوم العربیة*، مفید، تهران، دوم، ١٣٦٤.
٨. رضی الدین استرآبادی، محمد بن حسن، *شرح الرضی علی الکافیة*، مؤسسة الصادق للطباعة و النشر، تهران، اول، ١٣٨٤هـ.ش.
٩. سیویه، عمرو بن عثمان، *الکتاب*، مكتبة الخانجی، القاهرة، سوم، ١٤٠٨هـ.ق.
١٠. سیوطی، عبد الرحمن بن ابی بکر، *الاشباه و النظائر*، دار الکتب العلمیة، بیروت، دوم.
١١. مدنی، علیخان بن احمد، *الحدائق الندیة فی شرح الفوائد الصمدیة*، ذوی القربی، قم، اول.
١٢. ناظر الجیش، محمد بن یوسف، *شرح التسهیل المسمى تمهید القواعد بشرح تسهیل الفوائد*، دارالسلام، قاهره، اول.
١٣. نظام الاعرج، حسن بن محمد، *شرح النظام علی الشافیة*، دارالحججه للثقافة، قم، اول.